

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

بیان نمودیم مرحوم محقق نائینی (اعلی الله مقامه الشریف) فرمودند: رفع در حدیث رفع، به معنای دفع است؛ و دفع را در 9 موردی که در این حدیث ذکر شده، با سه متعلق تفسیر کردند. فرمودند: دفع نسبت به حسد و طیره و وسوسه، به معنای این است که جایی که اقتضای اصل تشریع بوده، جلوی تأثیر مقتضی در اصل تشریع گرفته شده است؛ در "ما لا يعلمون" جلوی تأثیر مقتضی در وجوب احتیاط گرفته شده، و در پنج مورد دیگر، جلوی تأثیر مقتضی در اطلاق و عموم گرفته شده است. این را در بحث گذشته توضیح دادیم.

اشکالات مرحوم امام خمینی بر نظر مرحوم محقق نائینی

مرحوم امام (رض) سه اشکال بر کلام مرحوم نائینی دارند.

اشکال اول این است که می‌فرمایند: این فرمایش هم بر خلاف لغت است و هم بر خلاف ارتکاز است. ما وقتی به لغت و ارتکاز خودمان مراجعه می‌کنیم، لغت و ارتکاز هر دو توافق دارند بر این که بین معنای رفع و دفع فرق است. **الرفع إزالة الشيء عن صفة الوجود بعد تحققه**؛ رفع اعدام شیء است؛ رفع اعدام شیء موجود است؛ از صفحه وجود آن را برمی‌داریم. این می‌شود رفع؛ در حالی که دفع، معنایش نسبت به شیء موجود نیست و نسبت به آینده است؛ چیزی که بعداً می‌خواهد موجود شود. لذا، می‌فرمایند: در لغت و در ارتکاز مابین رفع و دفع فرق است، و اگر رفع بخواهد در دفع استعمال شود نیاز به قرینه دارد؛ و ادعای اینکه احتیاج به قرینه ندارد که مرحوم نائینی فرمودند رفع در دفع استعمال شده است، بدون اینکه مجاز در کلمه یا مجاز در اسناد باشد. مرحوم امام می‌فرمایند: اینکه بگوییم نیاز به قرینه ندارد، مکابره است.

اشکال دوم هم شبیه اشکال اول است منتها با یک نکته‌ی اضافه. در اشکال دوم می‌فرمایند: دفع اگر به معنای **دفع المقتضی عن التأثير فی اللاحق** باشد که نائینی معنا کرد، رفع، هیچ وقت ظهور اولی در این معنا ندارد. می‌فرمایند: بله، رفع و دفع گاه بر یک مورد واحد توارد پیدا می‌کنند، در یک مورد واحد محقق می‌شود که هذا الشيء نسبت به گذشته رفع و نسبت به آینده دفع دارد؛ اما مجرد توارد بر مورد واحد معنایش این نیست که اینها از نظر مفهوم هم مترادف دارند! مجرد اتحاد در مصداق خارجی دالّ بر این نیست که رفع به معنای دفع است.

مناقشه در اشکال اول و دوم مرحوم امام خمینی

حال، با بیانی که دیروز از مرحوم نائینی عرض کردیم - البته مجالی نشد که اجود التقريرات را ببینیم و طبق فوائد الاصول عرض می‌کنم - ادعای مرحوم نائینی این است که هر رفعی متضمن دفع است؛ ولو تصریح به این معنا نکرده‌اند، اما می‌خواهند بفرمایند

یا هر رفعی متضمن دفع است و یا لازمه قهری آن دفع است، و جایی نداریم که رفع باشد اما دفع نباشد. می‌فرمایند: وقتی مانعی می‌آید، این مانع، نسبت به موجود و وجود سابق عنوان رفع را دارد، و نسبت به آینده عنوان دفع را دارد؛ نمی‌توانید جایی را پیدا کنید که رفع باشد، اما دفع نباشد؛

اگر گفتیم نائینی این ادعا را دارد که حالا این برداشت ما از عبارت مرحوم محقق نائینی است که هر رفعی یا متضمن دفع است و یا دفع، لازمه‌ی لاینفک آن است؛ اگر اینطور شد، اصلاً دیگر بحث استعمال نیست؛ اینکه بگوییم لفظ رفع در دفع استعمال شده است، این نیست؛ منتها وقتی به نحو کبری می‌گوییم هر رفعی متضمن دفع است، در این حدیث، نسبت به این متعلقی که هست، فقط جنبه‌ی دفعی‌اش مصداق دارد. نائینی نمی‌خواهد بفرماید کلمه رفع از نظر اراده استعمالی در دفع استعمال می‌شود بدون قرینه و بدون عنایت؛ نه، ایشان اول اثبات می‌کند هر رفعی متضمن دفع است و بعد می‌فرمایند: در این حدیث، فقط همان جهت تضمینی‌اش مراد است؛ یعنی می‌فرماید: در این حدیث، دیگر کاری به وجود سابق نداریم؛ در این حدیث، همان جهت تضمینی که عبارت از دفع است اراده شده است؛ «دفع المقتضی عن تأثیره».

لذا، این‌طور نیست که بگوییم لفظ رفع در خود کلمه دفع استعمال لغوی شده تا بعد اشکال شود قرینه‌اش کجاست؟! و بنا بر این بیانی که ما عرض می‌کنیم، اشکال اول و دوم امام (رض) وارد نیست. بله، ما اگر بخواهیم بر ظاهر عبارت مرحوم نائینی جمود کنیم، در بعضی موارد ایشان می‌گوید «الرفع استعمال فی الدفع»، اما نباید بر ظاهر عبارت جمود داشت؛ آنچه مقصود اصلی نائینی است، این است که هر رفعی متضمن دفع است؛ و در این حدیث هم جنبه تضمینی‌اش اراده شده است.

اشکال سوّم مرحوم امام خمینی بر نظر مرحوم نائینی

اشکال سوّمی که مرحوم امام دارند، این است که فرموده‌اند: این کلام مرحوم نائینی با دو مطلب دیگر ایشان منافات دارد. یک مطلب در امر خامس در همین بحث در بیان عموم نتیجه می‌گوید: «إِنَّ شَأْنَ الرِّفْعِ تَنْزِيلُ الْمَوْجُودِ مَنْزِلَةَ الْمَعْدُومِ وَإِنَّ الرِّفْعَ يَتَوَجَّهُ إِلَى الْمَوْجُودِ فَيَجْعَلُهُ مَعْدُومًا»، نائینی آنجا فرموده رفع یعنی شیء موجود به منزله معدوم شود.

و مطلب دوّم می‌فرمایند: در تنبیه اول از تنبیهات بحث اشتغال مرحوم نائینی این عبارت را دارند که: «إِنَّ الدَّفْعَ إِنَّمَا يَمْنَعُ عَنْ تَقَرُّرِ الشَّيْءِ خَارِجاً - دَفْعَ مَانِعٍ أَوْ وَجُودَ شَيْءٍ فِي خَارِجٍ وَ تَأْثِيرِ الْمَقْتَضَى فِي الْوُجُودِ اسْت - فَهُوَ يَسَاوِغُ الْمَانِعَ - دَفْعَ عُنْوَانِ مَانِعٍ رَا - وَأَمَّا الرِّفْعُ فَهُوَ يَمْنَعُ عَنْ بَقَاءِ الْوُجُودِ وَيَقْتَضِي إِعْدَامَ الشَّيْءِ الْمَوْجُودِ عَنْ وَعَائِهِ - رَفْعَ هِمَانِ أَعْدَامِ مَوْجُودِ اسْت. بعد خود نائینی گفته: نعم، قد يستعمل الرفع مكان الدفع وبالعكس و دنباله‌اش فرموده: اگر رفع در دفع استعمال شود یا دفع در رفع استعمال شود، به قرینه نیاز دارد. مرحوم امام می‌فرماید: خود شما تصریح کردید اگر رفع در دفع استعمال شود قرینه می‌خواهد. عرض کردم اشکالات مرحوم امام با جمود بر ظاهر عبارت مرحوم نائینی وارد است، اما اگر عبارات نائینی را به آن معنایی که ما گفتیم برگردانیم، هیچ‌یک از این سه اشکال وارد نیست. اما مرحوم امام در این که رفع در این حدیث به چه معنایی است، تحقیقی دارند که ان شاء الله روز یکشنبه عرض می‌کنیم.

شنبه هفتم صفر است و هرچند به حسب رسمی به عنوان ولادت امام کاظم (ع) قرار می‌دهند و در صدا و سیما هم به عنوان جشن و ولادت آن حضرت برنامه دارند، اما از قدیم الایام مرحوم حائری مؤسس و بزرگان حوزه علمیه قم، هفتم صفر را قول مطابق با تحقیق برای شهادت امام مجتبی (ع) می‌گفتند. در بین شیعه اتفاق است که شهادت آن حضرت در صفر المظفر اتفاق افتاده است؛ اما اهل سنت قائل هستند که شهادت آن حضرت در ربیع الاول اتفاق افتاده است. آن وقت، مشهور علمای شیعه مثل شیخ مفید، مرحوم کفعمی بیشتر بر روی هفتم صفر تکیه کرده‌اند؛ یعنی بین 7 صفر و 28 صفر، 7 صفر مشهور بین علمای امامیه است و حوزه علمیه از قدیم الایام به عنوان شهادت امام مجتبی (ع) هفتم صفر را تعطیل می‌کرد. به همین عنوان - در ذهنم می‌آید که - در سال گذشته ما یک تحقیقی در همین جا در همین رابطه داشتیم و بعضی از عبارات مورّخین را خواندیم و به همین نتیجه رسیدیم.

بحث اخلاقی (حب دنیا)

در هفته گذشته در بحث فقه، روایتی را در مورد حب دنیا ذکر کردیم. مضمون روایت این بود که «حبّ الدنيا رأس كلّ خطيئة و الدنيا دنيا» **ان دنیا بلاغ و دنیا ملعونه** که این روایت را امام سجاد(ع) فرموده است. این روایت را در جلسه گذشته خواندیم که حضرت می‌فرمایند: دنیا دو دنیا است؛ یک دنیای بلاغ است یعنی دنیایی که انسان به اندازه کفایت از آن استفاده کند در خوراک، در پوشاک، در مسکن، در لباس، در مراودات، در همه اموری که کاری به ترقی روحی انسان ندارد از آن استفاده کند.

گاه سؤال می‌شود که دنیا چیست؟ دنیا آن اموری است که مباحثاً در ارتقای روحی انسان تأثیری ندارد. خوردن غذا، حالا این غذا نان جو باشد یا غذای خیلی لذیذی باشد، این فقط تأثیر در این دارد که جسم انسان را محفوظ نگه‌دارد؛ و انسان توانی داشته باشد. البته غیر مستقیم تأثیر دارد، اما مباحثاً برای این جهات نیست. لذا، حضرت می‌فرمایند: دنیایی که به اندازه کفایت انسان باشد، دنیای بلاغ است. اما زاید بر این مقدار، در نوع دوم می‌فرمایند: دنیای ملعونه است؛ یعنی اگر انسان زاید بر مقدار نیاز و مقدار کفایت دنبال دنیا باشد، ملعونه است؛ و اگر آن ملعونه شد، کسی هم که دنبالش هست، او هم می‌شود ملعونه. بحث در حب به دنیا بود که بر حسب بعضی از تعبیر، مرحوم صاحب وسائل یک بابی دارد در جلد 16 و سائل الشیعة صفحه 8 باب 61، «باب تحریم حبّ الدنيا المحرمة و وجوب بغضها» عنوان باب این است که حب دنیا حرام است و بغض دنیا واجب است؛ که گاه بحث از جنبه اخلاقی و تربیتی فراتر می‌رود و جنبه فقهی هم پیدا می‌کند.

حبّ الدنيا حرام است و بغض نسبت به آن واجب است. حال، با قطع نظر از روایات فراوانی که وجود دارد که برخی را هم در هفته گذشته خواندم، نسبت به این مفهوم باید بحث کنیم؛ این تعبیر که «حبّ الدنيا رأس الفتن» ریشه همه اختلاف‌ها دوستی دنیا است؛ از اختلاف میان دو آدم معمولی گرفته، اختلاف زن و شوهر گرفته، اختلاف یک فامیل گرفته تا اختلاف‌های کلانی که وجود دارد، ریشه تمام اینها به حب الدنيا برمی‌گردد. بالاخره یک طرف قضیه همیشه ناحق است؛ بر سر حق که اختلاف نمی‌شود؛ دو طرف اختلاف که قطعاً بر حق نیستند؛ قطعاً یک طرف اختلاف حق است و طرف دیگر باطل است. نداریم که دو طرف اختلاف هر دو حق باشند یا یکی تماماً باطل است و دیگری تماماً حق، و یا هر کدام مشحون به حق و باطل است. اما بر حسب روایات ریشه این فتنه‌ها و اختلاف‌ها حبّ دنیا است.

به نظر می‌رسد و عرض کردم گاه انسان باید روی این مفاهیم ارزشی و مهم خیلی فکر و تأمل کند؛ و بعد، در دایره کاری‌اش مصادیقش را پیدا کند. حبّ الدنيا نسبت به آدم ثروتمند یک مصداقی دارد؛ او دائماً فکرش در این است که ثروتش را چطور نگه‌دارد و چطور آن را زیاد کند؛ مبدا فردا وضع دیگری بهتر از او شود و جلوتر از او برود. اینها می‌شود حب الدنيا. دوستی دنیای یک آدم قدرتمند در این است که قدرتش را حفظ کند؛ حتی نمی‌خواهد یک ثانیه قدرت را از او بگیرند. خیلی مشکل است. حالا ما اینها را در قالب الفاظ می‌گوییم، اما فرض کنیم به یک آدمی حکومت شهری را بدهند و امکانات و مزایای بسیار فراوانی هم برایش مترتب باشد، بعد به او بگویند امروز این حکومت را رها کن و مثل یک آدم معمولی در خیابان راه برو؛ واقعاً این چه مقدار باید با خودش کلنجر برود و چه مقدار باید خودش را وفق بدهد؛ اصلاً برایش محال است.

ما این را فقط در ائمه معصومین(ع) داریم که آن زمانی که امیر المؤمنین(ع) مثل یک مرد معمولی بود، در میان مردم در بازار راه می‌رفت، امر به معروف و نهی از منکر می‌کرد، در پنج سال حکومت هم همان حال را داشت؛ هیچ فرقی برایش نکرد؛ از معصومین که بگذریم، البته اختلاف درجه وجود دارد، ولی بالاخره یک آثار و نمونه‌هایی در آن وجود دارد؛ بالاخره قدرت این چنین است. حال بیاییم در دایره خودمان ببینیم آثار حب الدنيا در چیست؟ من بعضی را عرض می‌کنم، شاید شما مصادیق دیگری هم به ذهنتان بیاید.

ما از این که واقعاً به عنوان یک شخص برجسته علمی مطرح شویم، کسی که عالم است واقعاً زحمت هم کشیده است، همین اندازه که توقع داشته باشد شأن او رعایت شود، دیگران که با او برخورد می‌کنند مطابق با شأنش از او نام ببرند؛ آیا این حبّ

الدنيا هست؟ به نظر می‌رسد این حب الدنیاست. اگر در یکجا بگویند فلانی و فلانی، پیش خودش بگوید و اظهار هم نکند، بگوید عجیب! من را از جهت علمی در کنار فلانی قرار دادند؟! اینها تماماً به حب الدنیا برمی‌گردد. آیه شریفه سوره مبارکه قصص که آیه خیلی عجیبی است را ببینید، می‌گوید: **(تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا ۚ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ)**؛ به تفاسیر مراجعه کنید، از امیرالمؤمنین (ع) در ذیل این آیه شریفه این روایت و این تعبیر آمده است که «إِنَّ الرَّجُلَ لَيُعْجِبُهُ أَنْ يَكُونَ شَرَاكَ نَعْلِهِ أَجُودَ مِنْ شَرَاكِ نَعْلِ صَاحِبِهِ» اگر آدمی میلش به این باشد که بند کفشش بهتر از بند کفش رفیقش است و از این جهت خوشش بیاید، حالا این را در میان خودمان پیاده کنیم، امروز من بگویم عباى من از عباى شما بهتر است؛ عباى من از عباى شما بهتر است؛ عمامه من از عمامه شما بهتر است؛ پیش خودم هم بگویم «لایعجبه» لازم نیست اظهار هم بکند، حضرت فرمود: «فیدخل تحتها» این شخص در این صورت تحت این آیه داخل می‌شود؛ یعنی همین هم می‌شود اراده علو در زمین.

حال اگر ما بودیم و می‌خواستیم این آیه را معنا کنیم، **لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا** می‌گفتیم قرآن فرموده **وَإِنَّ فِرْعَوْنَ لَعَالٍ فِي الْأَرْضِ** فرعون اراده علو کرده است؛ ماها چه داریم که اصلاً به فکر علو باشیم؟ نه، حضرت می‌فرمایند همین اندازه، این حب الدنیاست.

در جلسه گذشته آن روایت را خواندیم که حبّ علو یکی از شاخه‌های حب الدنیاست؛ واقعاً آیا می‌توانیم کاری کنیم که با این مسئله مقابله کنیم؟ برای ما فرقی نکند که لباس دیگری بهتر از ماست؛ باشد؛ او را بهتر از ما تحویل می‌گیرند، باشد؛ گاه انسان در زندگی بزرگان می‌خواند که کتاب‌ها نوشته‌اند و بعد این کتاب‌ها را هم در اواخر عمرشان از بین برده‌اند؛ انسان فکر می‌کند چرا؟! من سراغ دارم یکی از فقهای معاصر که به رحمت خدا رفته و رضوان خدا بر او باد، صدها جلد کتاب فقه و قواعد نوشته بود و وصیت کرده بود که بعد از من اینها را چاپ نکنید به دریا مثلاً بریزید. ما سؤال کردیم که وجهش چه بوده؟ وجهش این بوده که ایشان فتاوایی بر خلاف مشهور داده بوده و نمی‌خواستند این فتاوايش مطرح شود.

ولی گاه به حدّی تعلق انسان به دنیا و عنوان کم می‌شود که حتی مهمترین اثرش که می‌داند اگر باشد، با این در السنه و اذهان مردم باقی می‌ماند، می‌خواهد این را هم از بین ببرد. از ایشان سؤال کنیم، می‌گویند معنای حبّ الدنیا این است که دل آدم بخواهد اسم و نامش در ذهن مردم بماند؛ خدا اگر خواست بماند یک حرف دیگری است؛ خدا اگر بخواهد مودّت کسی را در قلب کسی و یا قلوب میلیون‌ها انسان قرار می‌دهد، هیچ کسی هم نمی‌تواند با این مقابله کند؛ اما اگر انسان خودش بخواهد که نامش در قلوب و السنه دیگران باقی بماند، این حب الدنیاست؛ تعارف هم نداریم.

باز در ذیل همین آیه شریفه در روایت دارد که امام صادق (ع) این آیه را خواندند و بعد شروع کردند به گریه کردن، و فرمودند: «**ذَهَبَتْ وَاللَّهِ الْأَمَانِي عِنْدَ هَذِهِ الْآيَةِ**» انسان با این آیه دیگر نمی‌تواند آرزویی داشته باشد و همه آرزوی انسان بر باد می‌شود؛ یعنی انسان دیگر نباید هیچ آرزویی بکند. ما باید واقعاً ببینیم چه چیزی برای ما تعلق به وجود می‌آورد؟

باز نقل می‌کنند در بعضی از بزرگان که نماز جماعت پر جمعیت داشتند، تا احساس می‌کرد جمعیت دارد زیاد می‌شود، چند روز می‌رفت مسافرت به یک بهانه‌ای. بعد معلوم می‌شد ریشه‌اش این بوده که ایشان می‌گفته من احساس می‌کنم دارم به این نماز و این جمعیت میل پیدا می‌کنم. یک زمان، یکی از بزرگان روایتی را نوشته بود آورد گفت شما این روایت را چطور معنا می‌کنید؟ روایت خیلی عجیبی بود که مضمونش این بود که اگر امام جماعتی میلش این باشد که افرادی که پشت سر او نماز می‌خوانند، ده نفر دیگر هم بیايند نماز بخواند، در آن روایت داشت اگر کسی همین مقدار تمایل داشته باشد، خداوند از او اعراض می‌کند و از ثواب جماعت هم بهره‌ای ندارد.

چنین تعبیر سنگینی در آن روایت وارد شده بود که من در یک جلسه‌ای آن روایت را می‌خوانم. پس، ما باید در محدوده‌ی خودمان واقعاً ببینیم چه مقداری می‌توانیم حب الدنیا را از خودمان دور کنیم؟ حبّ دنیا در علم به مراتب وسیع‌تر و سخت‌تر از

حبّ دنیا در مال است؛ یکی از گرفتاری‌های ما این است که فکر می‌کنیم پولدارها گرفتار حب دنیا هستند؛ اتفاقاً او راحت است، و می‌تواند آن را با انفاق و بخشش و ... زود برطرف کند؛ می‌تواند زود تعلقات خودش را کم کند؛ اما ما چه؟ کار ماها خیلی مشکل است. «حبّ الدنيا رأس الفتن يفسد العقل» حبّ دنیا موجب فساد عقل می‌شود؛ و در مورد آیه شریفه (يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ) هم در روایت وارد شده است «هو القلب الذي سلم من حب الدنيا» قلب سلیم آن است که در آن حبّ دنیا نباشد. باشد که خداوند حب دنیا را از قلوب همه ما بیرون بفرماید.

و صلّى الله على سيّدنا محمد و آله الطاهرين